

از البرز تا قاف: بررسی تطبیقی دو رشته کوه اسطوره‌ای

عبدالله واثق عباسی*

اسماعیل علی‌پور**

چکیده

"البرز" و "قاف" دو رشته کوه اسطوره‌ای در باور جمعی اقوام ایرانی و عربی است که در روایت‌های اسطوره‌ای به سه طریق به کار رفته‌اند: گاه مستقل از یکدیگر، گاه به صورت این‌همانی (یکسان‌پنداری) و در برخی موارد هم یکی را نتیجه دیگری پنداشته‌اند. البرز اساطیری ریشه در ایران باستان دارد و با مسائل دینی زرتشتی درآمیخته‌است و قاف، اسطوره‌ای مربوط به دوره اسلامی است و صبغه عربی آن غالب است. با توجه به ویژگی‌های مشابه و مشترکی که این کوه‌ها با یکدیگر دارند و در برخی منابع دوره اسلامی نیز بعضاً به جای یکدیگر به کار رفته‌اند، نوشتار حاضر در واقع، تحقیقی است انتقادی پیرامون ساختارها و کارکردهای این دو رشته کوه اساطیری. پرسش اصلی مقاله حاضر این است که آیا اسطوره قاف در دوره اسلامی، دگردیسی همان البرز اساطیری ایرانی است؟ یا اینکه هر کدام از این کوه‌ها هویت و ساختار اسطوره‌ای مستقل و متفاوتی دارند؟ فرضیه ما این است که اسطوره قاف در منابع دوره اسلامی، طرح و الگویی از اسطوره ایرانی البرز باشد. هدف این پژوهش، بررسی تطبیقی ویژگی‌های مشترک این رشته کوه‌های اساطیری است تا از این رهگذر، همانندی‌های موجود و علت یکسان‌پنداری آن‌ها مشخص شود.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، کوه البرز، قاف، سیمرغ، عنقا.

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان (نویسنده مسئول)،

vacegh400@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، esmaeilalipoor@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۴

۱. مقدمه

البرز و قاف از اسطوره‌های مرتبط با آفرینش جهان هستند که پس از شکل‌گیری زمین به وجود آمده‌اند. با استناد به *اوستا* و منابع پهلوی موجود، نویسندگان نوشتار حاضر بر این باورند که طرح اسطوره قاف در متون دوره اسلامی، نمونه و الگویی از اسطوره ایرانی البرز است و یا اینکه قاف، دگردیسی البرز ایرانی دوران پیشاسلامی است؛ به عبارت دیگر کوه اساطیری البرز که با دین زردشتی و آیین‌ها و باورهای ایرانی آمیخته بود، با ظهور دین جدید، صبغه عربی - اسلامی یافت و به صورت قاف، استحاله شد.

با توجه به عظمت کوه و قرباتی که به خاطر ارتفاع با آسمان دارد، همواره در نظر انسان ارزشمند بوده است. ارتفاع کوه از یک سو آن را از پلیدی‌های زمینی دور نگاه داشته است و از سوی دیگر به مثابه نردبانی برای نزدیک شدن به آسمان، به عنوان منبع اسرار غیبی و ماوراءالطبیعه، و واسطه ارتباط با ایزدان و فرشتگان بوده است. از این جهت است که در نظر پیروان ادیان ایرانی و سامی، کوه محلّ عبادت و تجلّی‌گاه انوار الهی به شمار می‌رفته است و بلندترین کوه‌ها از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و معروف‌ترین اساطیر، پیرامون آن‌ها شکل گرفته‌اند. همچنین مشهورترین آتشکده‌های زردشتی ایران باستان بر فراز کوه‌ها ساخته می‌شدند؛ آتشکده آذربرزین مهر بر کوه ریوند، آتشکده آذر فرنبغ بر فراز کوه خوارزم و آتشکده آذرگشسب بر بالای کوه اسنوند. ساختن بنای مرقد امام‌زادگان بر بالای کوه‌ها و نقاط مرتفع، همینطور دخیل بستن به قصد شفاعت بر درختانی که بر بالای کوه‌ها رسته‌اند، از همین مقوله می‌باشند.

بنا به اعتقاد ایرانیان، البرز کوهی است مینوی و اسطوره‌ای که دورتادور زمین را فراگرفته است. اصل و ریشه تمام کوه‌ها می‌باشد. خورشید از آن طلوع و در آن غروب می‌کند. منشأ برف و باران و حده فاصل دنیای مادی و جهان دیگر می‌باشد. جایگاه سیمرغ است و برخی شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی با آن در ارتباط هستند. همچنین باورهای دینی مربوط به جهان پس از مرگ نیز با آن عجین شده است. کوه مقدس و اسطوره‌ای قاف نیز خصوصیات مشابه و نزدیکی با البرز دارد. البرز اساطیری ریشه در ایران باستان دارد و با مسائل دینی زرتشتی درآمیخته است و قاف، اسطوره‌ای مربوط به دوره اسلامی است و صبغه عربی آن غالب است. با توجه به ویژگی‌های مشابه و مشترکی که این کوه‌ها با یکدیگر دارند و در برخی منابع دوره اسلامی نیز بعضاً به جای یکدیگر به کار رفته‌اند،

نوشتار حاضر در واقع، تحقیقی است انتقادی پیرامون ساختارها و کارکردهای این دو رشته‌کوه اساطیری.

۲. ضرورت تحقیق

مجموع دلایلی که زمینه بحث و بررسی درباره موضوع این مقاله را فراهم کرد، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نخست، یافتن پاسخ‌هایی درخور و اقناعی راجع به مسأله پیدایش البرز و قاف و اساساً طرح این اسطوره‌هاست. برخی از این پرسش‌ها که به ذهن متبادر می‌گردد از این قرار است: آیا این‌ها یک رشته‌کوه اسطوره‌ای با دو نام مختلف هستند؟ یا اینکه هرکدام ویژگی‌های خاص و جداگانه‌ای دارند؟ همچنین بر اساس شباهت‌های بسیار بین آن‌ها و با توجه به اینکه البرز، اسطوره‌ای ایرانی است و قاف منشأ عربی دارد، فضل تقدّم از آن کدام است؟ و در نهایت، صرف‌نظر از احساسات قومی و ملی‌گرایانه و صرفاً بر پایه مستندات مکتوب موجود، اصالت را باید به کدام طرف داد؟

دوم، مسأله ورود این اسطوره‌ها به حوزه ادبیات کلاسیک فارسی است. بن‌مایه‌های اساطیری، گستره وسیعی از درونمایه‌های ادبیات فارسی و عربی را به خصوص در حوزه حماسه و عرفان به خود اختصاص داده‌اند. علاوه بر این، اسطوره‌ها را از سه جهت می‌توان ادبیات پنداشت: خصلت روایی، جنبه تخیلی و بیان هنری. همچنین از جهت به‌کاربردن‌شان در بدنه آثار ادبی، جزئی از ادبیات به شمار می‌روند؛ به عنوان مثال در ساختار اضافه تشبیهی "قافِ قربت" مشبّه‌به، قاف است که بدون آشنایی با پشتوانه معنایی این اسطوره، درک وجه‌شبه موجود در این تشبیه - که دور بودن و دشواری مسیر دست‌یابی به آن می‌باشد - امکان‌پذیر نخواهد بود و به این ترتیب، تشبیه مذکور کارکرد زیبایی‌شناسی خود را از دست می‌دهد و به تبع آن، بخشی از معنای متن به حالت تعلیق درخواهد آمد. همچنین هنگامی که اسطوره‌ها تبدیل به استعاره می‌شوند، یا وقتی که در ساختار جمله‌های کنایی و ضرب‌المثل‌ها قرار می‌گیرند؛ مانند عبارت "از قاف تا قاف" - که مراد از آن، گرداگرد زمین / تمام جهان است - از همین مقوله به شمار می‌روند. در ادبیات فارسی، البرز به حوزه ژانر حماسی و قاف به حوزه ژانر غنایی، زیرژانر ادبیات عرفانی، راه یافته‌اند. این اسطوره‌ها حتی به متون تاریخی و مقامات نیز نفوذ کرده‌اند (برای نمونه، ن. ک: نسوی، ۱۳۸۵: ۱۰، ۹۰؛ حمیدالدین بلخی، ۱۳۸۹: ۲۶). بنابراین بررسی ویژگی‌های اساطیری و مشخص نمودن موارد اشتراک و اختلاف کارکردهای معنایی آن‌ها کمک شایانی به درک و دریافت ما در

خوانش صحیح متون کلاسیک فارسی؛ به ویژه در حوزه ژانر حماسی و عرفانی فارسی خواهد کرد.

۳. پیشینه تحقیق

اولین بار، مطهر بن طاهر مقدسی (ف. قرن چهارم هـ. ق.) به صورت گذرا به مسأله مطابقت البرز و قاف اشاره کرده است: «پیشینگان، کوه قاف را، به فارسی، کوه البرز، خوانده‌اند» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۳۰۳). دیگرانی هم که از نظرگاه اخیر به مسأله نگریسته و از یکسان‌پنداری البرز و قاف سخنی به میان آورده‌اند، به اقتضای مقدسی رفته‌اند (ن. ک: بندهش هندی، ۱۳۶۸: ۲۴۶؛ شفیع کدکنی، ۱۳۷۵: ۴۵۷؛ پورنامداریان، ۱۳۶۹: ۴۷۲؛ یاحقی: "البرز" و "قاف").

نخستین مقایسه تحقیقی در باب البرز و قاف را کریمیان (۱۳۷۵) انجام داده است. وی ذیل عنوان "البرز همان کوه قاف است" به بیان ویژگی‌های مشابه البرز و قاف می‌پردازد و در پایان به این نتیجه می‌رسد:

تردیدی باقی نمی‌ماند که البرز و قاف یکی هستند و به آن صورت که از آن تعریف شده جنبه مینوی و مثالی دارد و مصدوقه آن در زمین، کوه عظیم منطقه قفقاز است و کوه‌های دیگر زمین همه فرعی، از آنند، چنانکه کوه هندوکش را قاف و نیز البرز گفته‌اند (کریمیان، ۱۳۷۵: ۱۲۹).

نخستین تفاوتی که مقاله حاضر با گزارش کریمیان دارد، این است که وی بر اساس ویژگی‌های مشترک این کوه‌ها به یکسان بودن البرز و قاف اشاره می‌کند اما بر اساس مستندات منابع موجود از اوستا و دیگر متون پهلوی، اثبات نمی‌کند که قاف عربی-اسلامی مأخوذ از اسطوره ایرانی البرز است یا قدر مطلق اینکه قاف، شکل دگردیسی‌یافته البرز است. حتی از عنوان قراردادی "البرز همان کوه قاف است" اینگونه استنباط می‌شود که در نظر ایشان قاف، مقدم بر البرز است؛ در صورتی که باید عنوان به این صورت تغییر می‌یافت: "کوه قاف همان البرز است" تا فضل تقدم البرز مشخص می‌بود. همچنین کریمیان به صراحت اعلام می‌کند که منظور وی از صورت معنوی و مثالی البرز به نظر وی، همان "مُثل افلاطونی" است که فارغ از زمان و مکان است و کوه‌هایی که در روی زمین البرز نامیده شده‌اند، پرتوی از البرز مثالی و آسمانی هستند. دیدگاه نگارندگان مقاله حاضر با

نظریه مذکور متفاوت است؛ به این روی که البرز اساطیری، برساخته ذهن پدیدآورندگانش بوده است و اساساً طراحی رشته‌کوه اسطوره‌ای البرز، یافتن پاسخ‌هایی اقناعی برای پرسش‌های هستی‌شناختی ذهن کاوشگر نسل‌هایی بوده است که در پی درک و دریافت روشنی از محیط و پدیده‌های پیرامون خویش بوده‌اند. ضمن اینکه البرز اساطیری، یکباره و دفعتاً به وجود نیامده است؛ بلکه اعتقاد به کوه مینوی در گذر زمان شکل گرفته و جرح و تعدیل یافته است و اینکه نسل‌های بعدی نام البرز/ قاف را بر بعضی از ارتفاعات نهاده‌اند، می‌تواند یادگاری از حافظه جمعی یک قوم یا ملت باشد که نشان‌دهنده استمرار حیات تاریخی یک اسطوره در دوره خردگرایی است که در قالب تفویض نام صورت گرفته است. پژوهش دیگری که در این زمینه وجود دارد، مقاله‌ای با عنوان "برزکوه" در کوچمه هفت‌پیچ است. مؤلف در این مقاله به دنبال پاسخی برای این پرسش است: برزکوهی که فردوسی در ابتدای کار انوشیروان از آن یاد می‌کند، کجاست؟ سپس با استناد به منابع تاریخی و جغرافیایی قدیم، به دنبال اثبات این است که منظور از برزکوه مذکور در شاهنامه، کوهستانی میان کرمان و فارس است که قسمت عمده آن از رفسنجان تا حدود جیرفت به نام "جبال بارز" خوانده می‌شده است (ن. ک: باستانی پاریزی، ۲۵۳۵: ۱۵۰-۱۷۴). هاشمی (بی تا) هم در مقاله خود، رمزها و نمادهای کوه البرز را تنها در شاهنامه مورد بررسی قرار داده است.

در مقاله‌ای با عنوان "سیمرغ و جبرئیل" مطالبی راجع به وجه تسمیه البرز اساطیری آمده است (ن. ک: پورنامداریان، ۱۳۶۹: ۴۶۶). قرشی، پیشینه کاربرد نام البرز برای رشته‌کوه شمالی ایران را از قرن پنجم هجری به بعد می‌داند. به گفته وی البرز کنونی تا پیش از قرن پنجم به نام "پتسخوارگر" مشهور بوده است (۱۳۸۹: ۱۶۶). بنابراین با توجه به این نقل قول و نیز بر پایه مستندات/اوستا و متون پهلوی، به نظر می‌رسد که نام رشته‌کوه شمالی ایران، مقتبس از نام البرز اساطیری باشد؛ یعنی البرزی که ما امروزه آن را به کار می‌بریم، مأخوذ از هربرزتیتی مذکور در اوستاست که در فارسی پهلوی به هربرز و بعدها به البرز تغییر یافته است و حدود قلمرو آن بر مبنای جغرافیای اساطیری، گرداگرد زمین می‌باشد.

مقاله‌های دیگری نیز وجود دارند که با رویکردهای متفاوتی نسبت به نوشتار حاضر، حول محور البرز و قاف تألیف شده‌اند. مؤلف مقاله "تجلی قاف در شعر فارسی" سی و شش ویژگی برای قاف بر اساس متون نظم و نثر فارسی، استخراج نموده و برای اغلب آن‌ها شواهد مثالی نیز ارائه داده است (ن. ک: نوروز، بی تا: ۱۱۵-۱۲۹). همچنین در مقاله

"تحلیل نماد و اسطوره در تاریخ" بعضی از ویژگی‌های قاف به مدد نقل قول‌هایی از هینلز، هاشم رضی و یاحقی بیان شده است (ن. ک: شعبانی و رومی، بی تا: ۱۵۴-۱۵۵). جلالی و رضاداد (بی تا) نیز در مقاله خود به بررسی اسطوره قاف در تفاسیر قرآن و احادیث، از جهت سلسله روایان و اعتبار سند، پرداخته‌اند. نصرتی (۱۳۷۷) در مقاله "دماوند، کوه مینوی و اساطیری" نخست مطالب مربوط به کوه دماوند را در سفرنامه‌ها و متون تاریخی ذکر کرده و سپس به روایات اساطیری مرتبط با این کوه اشاره شده است.

۴. روش تحقیق

یکی از شیوه‌های تحقیق در زمینه اسطوره‌پژوهی، بررسی تطبیقی اسطوره‌های مشابه و تکرارشونده در فرهنگ اساطیری و ادبیات اقوام و ملل است. ارتباط و پیوند تاریخی، تفاوت زبانی و مسأله تأثیر و تأثر سه مؤلفه اصلی ادبیات تطبیقی در مکتب فرانسوی و از شرط‌های ضروری برای انجام بررسی‌های تطبیقی بر پایه اصول و روش‌های این مکتب است (برای تفصیل مطلب، ن. ک: ندا، ۱۳۸۰: ۱۰، ۱۳-۱۴؛ کفافی، ۱۳۸۲: ۱۴؛ گویارد، ۱۳۷۴: ۱۲). در جستار حاضر، اساس بررسی‌ها بر مبنای "اسطوره‌شناسی تطبیقی" انجام شده است. شیوه کار در این مقاله به این صورت است که در گام نخست ویژگی‌های مربوط به البرز و قاف از منابع مختلفی مانند *اوستا*، *بندهش* و متون تاریخی آمیخته با روایات اساطیری، استخراج گردیده است. در گام بعدی، ویژگی‌های مشترک‌شان، ذیل پنج عنوان کلی بررسی شده است. در مواردی نیز تفاوت‌های موجود بر اساس ویژگی‌های خاص هر کدام تبیین گردیده است.

۵. بحث

از توصیف‌های مربوط به رشته کوه اسطوره‌ای البرز و قاف، چنان پیداست که اقوام ایرانی و سامی، زمین را گرد و مسطح و مرکز دنیا می‌دانستند و اعتقاد داشتند که رشته کوه‌هایی دورتادور آن را فراگرفته‌اند و خود این کوه‌ها نیز از یک کوه اصلی منشعب شده‌اند که اصل و مایه پیدایش دیگر کوه‌هاست؛ ایرانیان به این کوه اصلی، البرز و عرب‌ها به آن قاف نام نهادند.

۱.۵ پیدایش البرز و قاف

در باور اسطوره‌ای ایرانی، البرز (۱) و دیگر کوه‌ها در جریان نبرد اهورامزدا و اهریمن به وجود آمده‌اند. «نخستین کوهی که از این زمین برکشیده شد، "البرز" بلند است که همه سرزمینهای باختری و خاوری را فراگرفته است» (اوستا، ۱۳۷۱: ۱/ ۴۸۵؛ همچنین، ن. ک: یشت‌ها، ۱۳۴۷: ۲/ ۳۲۴؛ دینکرد، ۱۳۸۱: ۳۵)؛ به این صورت که پس از نبرد آسمان و آب با اهریمن

سدیگر نبرد را زمین کرد. هنگامی که اهریمن در تاخت، زمین بلرزید. (از) آن گوهر کوه که در زمین آفریده شده بود، بر اثر لرزش زمین، در زمان کوه به رویش ایستاد: نخست البرز ایزدی بخت (بر کناره زمین)، سپس دیگر کوه‌های میانه زمین؛ زیرا چون البرز فراز رست، همه کوه‌ها به رویش ایستادند، زیرا همه از ریشه البرز فراز رستند (فرنبغ دادگی، ۱۳۸۵: ۶۵؛ برای تفصیل مطلب، ن. ک: گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۱۱-۱۲).

کامل‌ترین نقشه‌ای که از جغرافیای اساطیری البرز وجود دارد، نقشه‌ای است که بهار، طراحی کرده‌است (ن. ک: بهار، ۱۳۶۲: ۷۱). بر مبنای این نقشه، البرز اسطوره‌ای دور تا دور جهان را فراگرفته‌است و مراد از جهان در این پندار اساطیری، سرزمینی کروی است که مشتمل بر هفت کشور می‌باشد. خونیرس که مرکز جهان پنداشته می‌شده، در میان شش کشور دیگر قرار گرفته‌است و رشته کوه البرز مانند کمربندی بر این هفت کشور محیط می‌باشد. در این جغرافیای اساطیری، وجود تیرک البرز که از شمال شرقی به جنوب غربی کشیده شده‌است و زمین را به دو نیمه تقسیم می‌کند از اختصاصات طراحی البرز اساطیری است که در مورد قاف وجود ندارد.

نخستین منبع مکتوبی که در آن راجع به کوه اسطوره‌ای قاف، توضیحاتی وجود دارد، کتاب العین خلیل ابن احمد فراهیدی (ف. ۱۷۵ هـ) می‌باشد. وی در بیان ارتباط آسمان و کوه قاف می‌گوید: «يُقَالُ: عَمَدُهَا جَبَلُ قَافٍ وَهِيَ مِثْلُ الْقُبَّةِ اطْرَافُهَا عَلٰى ذٰلِكَ الْجَبَلِ وَالْجَبَلُ مَحِيْطٌ بِالْاَدْنِيَا مِنْ زَبْرَجْدَةَ خَضْرَاءَ وَخَضْرَةُ السَّمَاءِ مِنْهُ فَاِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَبَّرَهُ اللهُ نَارًا تَحْشُرُ النَّاسَ مِنْ كُلِّ اَوْبٍ اِلَى بَيْتِ الْمَقْدَسِ» (کتاب العین: "باب العین و الدال و المیم معهما").

مؤلف معجم الحضارات السامیه نیز کوه قاف را اسطوره‌ای عربی می‌داند: «هو فی عرف العرب الأقدمین، جبل یحیط بالأرض الّتی تصوّروها مدوّرة كالقرص و مسطّحة» (عبودی: "قاف"). در معجم البلدان آمده‌است:

این کوه پیرامون زمین برآمده است و... محیط بر زمین است و گفته‌اند که جنس آن از زبرجد سبز است و همانا رنگ سبز آسمان از سبزی آن می‌باشد... و ریشه‌های تمام کوه‌ها از رگ کوه قاف است. بعضی نیز گفته‌اند که میان کوه قاف و آسمان به اندازه قامت یک مرد فاصله است، همچنین گفته شده است که آسمان بر آن منطبق است و به زعم برخی دیگر، در آن سوی قاف، سرزمین‌ها و موجودات دیگری هستند که جز خداوند متعال، کسی نسبت به آن‌ها آگاهی ندارد. عده‌ای هم پنداشته‌اند که ماورای قاف، در حکم بخشی از آخرت است. خورشید از آن طلوع و در آن غروب می‌کند (یاقوت بن عبدالله حموی، ۱۹۷۷: ۴/۲۹۸) (۲).

مطابق اطلاعات این منابع، سه دلیل می‌توان برای آفریدن قاف برشمرد: نخست، به مثابه دیواری بر گرد زمین، دوم در حکم میخ‌هایی که موجب استحکام و تقویت بافت‌های زمین می‌شوند تا تکانش‌های ناشی از زلزله موجب گسستگی آن نشود و سوم اینکه رنگ آسمان را بازتابی از رنگ سبز کوه قاف می‌پندارند.

باور به اینکه زمین توسط یک رشته کوه احاطه شده است، همچنین اعتقاد به اینکه ریشه این کوه‌ها نگهدارنده زمین در برابر زمین لرزه‌هاست، از مشترکات اساسی کوه‌های اسطوره‌ای البرز و قاف است. همچنین در این روایت‌های اسطوره‌ای نخست البرز و قاف از زمین روییده‌اند و سپس دیگر کوه‌ها که در حکم ریشه‌های آن‌ها هستند به وجود آمده‌اند. همانطور که در کتاب *آفرینش و تاریخ آمده است* که: خداوند «از کوه قاف، کوه‌های بلند را رویانید همانگونه که از ریشه درخت، درخت می‌روید» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۳۰۵؛ همچنین ن. ک: ابن الوردی، ۲۰۰۸ م. / ۱۴۲۸ ق. : ۴۸).

با توجه به اسناد و مدارک موجود، هر کدام از منابعی که به نحوی به مقایسه اسطوره البرز و قاف پرداخته و دیدگاه‌های انتقادی‌ای را در این باره بیان نموده‌اند، مربوط به دوره اسلامی هستند. دیدگاه‌های مورخان و محققان را نسبت به مسأله پیدایش و ماهیت البرز و قاف می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. نخست، نظرگاهی است که قاف را منشعب از البرز می‌داند (ن. ک: فرنیغ دادگی، ۱۳۸۵: ۷۲؛ بندهش هندی: ۸۷). همچنین در *اوستا* مذکور است که تمام کوه‌های زمین از البرز رسته‌اند. همانطور که می‌دانیم معادل کلمه کوه در *اوستا*، واژه "گتری / گری" و نیز "کئوف" (Kaofa) است که در فارسی میانه به صورت "گر و کوف" (Kōf) تغییر یافته است (ن. ک: عیفی، ۱۳۷۴: ۵۹۲). با توجه به تلفظ نزدیکی که بین واژه اخیر (Kōf) و قاف وجود دارد، می‌توان آن را از مقوله ابدال به شمار آورد که با

تغییرات واجی در لفظ و حفظ دلالت معنایی کلمه همراه بوده است. در این صورت می‌شود این فرضیه را مطرح کرد که وجه تسمیه قاف، مأخوذ از کثوف اوستایی باشد؛ بنابراین تغییرات واجی در گذر زمان را می‌توان اینگونه نشان داد: کثوف [فارسی باستان] ← کوف [فارسی میانه (پهلوی اشکانی / ساسانی)] ← کاف ← قاف.

از سوی دیگر، برخی مورخان نیز البرز را از جمله کوه‌هایی می‌دانند که از ریشه قاف روئیده است. مؤلف *البدء و التاریخ* منشأ تمام کوه‌ها را کوه قاف می‌داند. بنا بر قول وی، خداوند «از کوه قاف، کوه‌های بلند را رویانید همانگونه که از ریشه درخت، درخت می‌روید» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۳۰۵؛ همچنین، ن. ک: مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۹۱). نظر سوم، دیدگاه میانه موارد مذکور است. طرفداران این نظریه، البرز و قاف را دو کوه جدا از یکدیگر نمی‌دانند، بلکه معتقدند، آن‌ها یک کوه با دو نام متفاوت هستند؛ به عبارت دیگر ایشان به نوعی همسان‌پنداری در این زمینه اعتقاد دارند. «پیشینگان، کوه قاف را، به فارسی کوه البرز، خوانده‌اند» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۳۰۳؛ همچنین، ن. ک: یاقوت بن عبدالله حموی، ۱۹۷۷: ۱۵؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۹۰).

در مجموع، ویژگی‌های مشترکی را که البرز و قاف در زمینه آفرینش با یکدیگر دارند، می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

- هر دو در پیرامون و گرداگرد زمین قرار دارند و محیط بر آن می‌باشند.
- منشأ تمام کوه‌ها و بلندی‌های زمین هستند و ریشه همه این کوه‌ها به البرز و قاف پیوسته است.
- نگهدارنده زمین در برابر زمین‌لرزه‌ها هستند.
- محل برآمدن خورشید، ماه و ستارگان می‌باشند.
- پایه‌های پل آزمایشنده (چینود/ صراط) بر کوه البرز و قاف قرار دارد.
- فراز البرز و ماورای قاف در حکم بخشی از آخرت می‌باشد.

۲.۵ باورهای اساطیری نسبت به البرز و قاف

نخستین مسأله‌ای که در مورد کوه اسطوره‌ای البرز/ قاف جلب توجه می‌کند، این است که به نظر نخستین نسل‌هایی که پدیدآور باورهای اساطیری بودند، زمین گرد و مسطح است و رشته کوهی عظیم دور تا دور آن را فراگرفته است. باور به اینکه زمین را رشته کوهی بزرگ

احاطه کرده‌است، می‌تواند ناشی از سه عامل باشد: نخست اینکه زمین را گرد و مسطح می‌پنداشتند. دوم اینکه بشر از همان آغاز حیات چنین می‌پنداشته است که به جز این جهان و زندگی مادی‌ای که جریان دارد، عوالم و سرزمین‌های دیگری نیز بوده‌اند که در آن سوی کوه البرز/ قاف وجود داشته است. بر این اساس به نظر می‌رسد که اعتقاد به جهان پس از مرگ و همچنین سرزمین‌های دیگری که ساکنان آن‌ها موجوداتی غیر از انسان باشند، از آغاز حیات همواره فکر بشر را به خود مشغول داشته است. نخستین انسان‌ها می‌بایست زمین را آنگونه فرض می‌کردند تا جواب سؤال‌های بنیادین خود در مورد عوالم دیگر و ساکنانشان را در آنجا بیابند و پاسخی خودباورانه به این پرسش‌ها داده‌باشند. سومین عامل شکل‌گیری این کوه اسطوره‌ای، وجود یک حصار امن و قرارداشتن در محدوده امنیت در مقابل حوادثی بوده‌است که از منشأ آن آگاهی نداشته‌اند.

۱.۲.۵ جایگاه (سیمرغ) و (عنقا)

بنا به روایت برخی منابع پهلوی و نیز *اوستا*، پرنده اسطوره‌ای سیمرغ در دریای فراخ کرد (۲) بر درختی آشیان دارد (اوستا، ۱۳۷۱: ۱/ ۴۰۰؛ یشتها: ۱/ ۵۷۵؛ گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۱۲). اما بر اساس روایت *بندهش هندی* (ن. ک: ص ۲۴۶) و همچنین *شاهنامه فردوسی*، سیمرغ در کوه البرز زندگی می‌کند و آشیانه‌اش نیز همانجاست. در *شاهنامه*، ذیل "گفتار اندر زادن زال"، چنین آمده‌است:

«بجایی که سیمرغ را خانه بود	بدان خانه آن خرد بیگانه بود
نهادند بر کوه و گشتند باز	برآمد برین روزگاری داری
فرود آمد از ابر سیمرغ و چنگ	بزد برگرفتش از آن گرم سنگ
ببردش دمان تا به البرز کوه	که بودش بر آنجا گنم گروه»

(فردوسی، دفتر یکم، ۱۳۶۶: ۱۶۶-۱۶۷)

ایرانیان از پرنده دیگری به نام "چمروش" نیز نام می‌برند که هر سه سال یکبار از کوه البرز برمی‌خیزد و تمام دشمنانی که برای نابودی سرزمین‌های ایرانی آمده‌اند را از بین می‌برد (ن. ک: مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۱۴۴؛ *بندهش هندی*، ۱۳۶۸: ۱۰۰). پرنده افسانه‌ای سیمرغ، نخست در روایت‌های اسطوره‌ای مطرح گردیده و از آنجا به داستان‌های حماسی مثل *شاهنامه* وارد شده‌است. پس از افول ژانر حماسی در ایران، سیمرغ اساطیری در متون

عرفانی مثل *منطق الطیر* و *مثنوی تجلی یافت* و از هیأت حماسی خارج شد و کارکرد عرفانی پیدا کرد:

«جای سیمرغان بود آن سوی قاف هر خیالی را نباشد دستباف»

(مولوی، ۱۳۸۰: ۶/۴۰۱۶)

این سیمرغ داستان‌های عرفانی، گاهی عنقا یا عنقای مُغرب نیز خوانده شده است. در برخی منابع دوره اسلامی نیز پرنده‌ای به نام عنقا وجود دارد که آشیانه‌اش در کوه قاف است. در *حیاه الحیوان* به صورت پرنده‌ای عجیب، از تیره پرنده‌گان درنده‌خوی، معرفی شده است که مانند کوه، سفید می‌باشد. در باب وجه تسمیه آن به عنقا، آمده است که به خاطر سفیدی طوق مانندی است که بر گردنش دارد. همچنین به خاطر داشتن گردن (عنق) بلند آن را عنقا نامیده‌اند (ن. ک: الدمیری، ۲۰۰۶/۱۴۲۷: ۲۳۶-۲۳۷). در شماری از این منابع، باور به وجود این پرنده به اندازه‌ای قوت گرفته است که آن را با زندگی برخی از پیامبران نیز آمیخته و مصداقی خارجی برای آن قائل شده‌اند. مؤلف *نسایم گلشن* می‌گوید:

سیمرغ که عرب آنرا عنقا خوانده نوعی مرغ بود که در زمان موسی علیه السلام در نواحی بیت المقدس جای داشتند جثه بزرگ و عنق طویل که در تسمیه عنقا ملاحظه آن رفته. چون موسی علیه السلام وفات یافت بفرمان حق تعالی ازان دیار بکوهی انتقال کردند از نواحی حضرموت و آنجا بر بعضی حیوانات غلبه یافتند و صید می‌کردند چون از وحوش و طیور صیدی نمی‌یافتند کودکان می‌ربودند قوم آن دیار مضطر شدند پیغمبری حنظله نام علیه السلام در میان ایشان بود التجا بدعای او کردند دعا فرمود و آن مرغان برفتادند اکنون از نوع آن در کوه قاف می‌باشد (شاه داعی شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۴).

همچنین در کتاب *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات ذیل مدخل "عنقا"*

آمده است

او را سیمرغ گویند. بزرگترین همه مرغ‌ها است به حجم... گویند که در قدیم الزمان در میان حیوانات بوده است، چون خیانت او بسیار شد... حنظله النبی - صلی الله علیه - دعا کردی باری - عز و جل - او را از مین مردم ببرد و به بعضی از جزایر بحر محیط که هیچ آدمی آنجا نرسد مکان ساخت (قزوینی، ۱۳۹۰: ۶۳۴).

البته برخی از محققان - مانند مؤلف *عجایب المخلوقات* - بر این باورند که عنقا همان سیمرغ اسطوره‌ای است و عکس این را نیز گفته‌اند که «سیمرغ همان عنقاست که مرغ بزرگی است که در کوه قاف می‌زیسته است» (بندهش هندی، ۱۳۶۸: ۲۴۶)؛ به عبارت دیگر به یکسان‌پنداری یا این‌همانی سیمرغ و عنقا معتقدند. منشأ اصلی این یکسان‌پنداری سیمرغ و عنقا در روایت‌های دوره اسلامی، همان پندار مشترکی است که راجع به البرز و قاف داشته‌اند؛ به عبارت دیگر رومیان اساطیری که ویژگی‌های البرز را بر قاف منطبق دانسته‌اند، همین الگو را برای سیمرغ و عنقا نیز طراحی نموده‌اند و به همین خاطر است که می‌بینیم در اندیشه عرفانی عطار، جایگاه سیمرغ از البرز به قاف منتقل شده است:

«هست ما را پادشاهی بی خلاف در پس کوهی که هست آن کوه قاف

نام او سیمرغ سلطان طیور او به ما نزدیک و ما زو دور دور»

(عطار، ۱۳۸۴: ۷۱۴-۷۱۵)

۲.۲.۵ کوه مینوی و رابطه آن با خورشید، ماه و ستارگان

بنا به روایات ایرانی، خورشید هر روز از فراز کوه البرز طلوع می‌کند و هنگام غروب در پشت آن پنهان می‌شود. «با ستایش پسین، با ستایش پیشین به مهر نزدیکی جویم تا بدان هنگام که خورشید از [کوه] بلند البرز سر برآورد و در پس آن فرو رود» (اوستا، ۱۳۷۱: ۱/ ۳۸۲؛ همچنین، ن. ک: بندهش هندی، ۱۳۶۸: ۸۱). محل برآمدن ماه و ستارگان نیز بلندای کوه البرز است:

«ای ماهِ دربرگیرنده تخمه گاو!

برآی! از فراز البرز...

ای ستارگانِ دربرگیرنده تخمه آبها!

برآید! از فراز البرز»

(اوستا، ۱۳۷۱: ۲/ ۸۸۲).

ویژگی دیگری که این کوه اسطوره‌ای دارد، رابطه آن با آسمان است که به اعتقاد ایرانیان بر اساس *روایات داراب هرمز دیار*، البرز استوارکننده آسمان و در حکم پایه‌های آن است (به نقل از کریمیان، ۱۳۷۵: ۱۰۰) و باور اسطوره‌ای عرب‌ها این است که رنگ آسمان، که آن را سبز می‌پنداشتند، از انعکاس رنگ سبز کوه قاف است. «...خداوند کوه بزرگی از

از البرز تا قاف: بررسی تطبیقی دو رشته کوه اسطوره‌ای ۷۱

یاقوت سبز آفرید که سبزی آسمان از آن است» (عجینه، ۲۰۰۵: ۱۲۴). اگر البرز و قاف را یک کوه بدانیم یا اینکه قاف را کوهی مستقل از البرز ولی با همان خصوصیات فرض کنیم، این رابطه‌ای را که البرز با خورشید و ماه و ستارگان دارد، می‌توان برای قاف نیز متصور شد.

۳.۲.۵ رویش و بالیدن البرز و قاف

یکی از نقاط مشترک اسطوره البرز و قاف که مربوط به ماجرای پیدایش آن‌هاست، به کاربردن تعبیر "رستن و رویش / نمو و بالندگی" است که راجع به مرحله تکوین و تکامل آن‌ها به کار رفته‌است. قدیمی‌ترین سند مکتوبی که در آن، کوه به مثابه موجودی زنده و بالنده تصور شده‌است، *اوستا* می‌باشد. در بند نخست "زامیاد یشت" آمده‌است: «نخستین کوهی که از زمین برخاست، ای سپتیمان زردشت، هریتی بلند (= البرز) است» (یشت‌ها، ۱۳۴۷: ۲ / ۳۲۴). انگاره رشد و نمو (بالندگی) البرز به مثابه درخت و پیدایش دیگر کوه‌ها از ریشه البرز، در متون پهلوی پس از اوستا نیز تکرار شده‌است. در این منابع، پیدایش البرز و دیگر کوه‌ها پس از حمله اهریمن آغاز می‌شود؛ به عبارت دیگر، اهریمن عامل ظهور و بروز کوه البرز در زمین بوده‌است. «پیش از آمدن اهریمن به سوی آفریدگان، جوهر کوه در طول یکهزار سال در زمین آفریده شده‌بود، بویژه چون پتیاره (= اهریمن) به زمین آمد، بر اثر لرزه زمین <سر برآورد > بر زمین آمد مانند درخت که شاخه به بالا روید و ریشه‌اش به زیر... ریشه کوهها <از > یکدیگر گذرانده شد... و به هم‌بندی (= اتصال) نظم یافت و راهگذر (= عبور) آب <از > زیر به بالا به وسیله آن داده‌شد که آب در آن چنان جریان یابد که خون در رگها از همه تن به سوی دل زور و آهنگ دارد» (گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۱۱؛ همچنین، ن. ک: فرنیغ دادگی، ۱۳۸۵: ۶۵، ۷۲). در *شاهنامه* هم ذیل "گفتار اندر آفرینش عالم" از واژه بالیدن برای کوه استفاده شده‌است:

«ببالید کوه؛ آبها بردمید سر رُستنی سوی بالا کشید»

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۱۷/۱)

در بیشتر منابعی هم که به ماجرای آفرینش قاف پرداخته‌اند، از همین واژه‌های رُستن و بالندگی استفاده شده‌است و در مواردی هم نحوه رویش کوه را به درخت مانند کرده‌اند (ن. ک: طبری، ۱۳۸۳: ۱ / ۳۱؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ۳۰۵؛ ابن‌الوردی، ۲۰۰۸ م. / ۱۴۲۸ ق. : ۴۸؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۹۱).

از این مقایسه و تشابهی که بین البرز و قاف در چگونگی بالندگی و گسترش آنها وجود دارد، دو نکته مستفاد می‌شود. نخست اینکه بر اساس مستندات اوستا و متون پهلوی - که مؤلفانشان در تدوین آثار خود از منابع و مأخذ پهلوی ایران قبل از اسلام بهره برده‌اند، نه از منابع دوره اسلامی - می‌توان استنباط کرد که انگاره رستن و بالندگی در مورد کوه از اسطوره ایرانی البرز به روایات اساطیری مربوط به قاف راه یافته‌است و اصالتاً اندیشه و باوری ایرانی است. نکته دیگر هم اینکه برقراری رابطه تشابه بین کوه و درخت و سازوکار رشد و گسترش آنها یادآور اسطوره نباتی است که از بن‌مایه‌های اساطیری ایران باستان است و در فرهنگ بادیه‌نشینی عرب دوره جاهلی مسبوق به سابقه نیست. این مسأله هم به نوبه خود، بیانگر پیشینه و قدمت دیرینه اسطوره ایرانی البرز نسبت به قاف عربی در دوره اسلامی است.

۳.۵ پیوند شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی با البرز و قاف

در اوستا، منابع پهلوی، و شاهنامه شخصیت‌هایی تاریخی و اسطوره‌ای وجود دارند که پیوندهایی ناگسستنی با البرز دارند. هوشنگ، هوم، گرشاسپ، منوچهر، کیقباد و کیکاوس از جمله ایشان هستند. هوشنگ در پای کوه البرز برای آنهایتا، اسب و گاو و گوسفند پیشکش می‌آورد. منوچهر در البرز متولد شده‌است. تهمورث در البرز بر اهریمن غلبه می‌کند و همانجا نیز از وی شکست می‌خورد. بنا به روایت شاهنامه، فریدون و زال دوران کودکی‌شان را در البرز پرورش یافته‌اند. کیکاوس هم که پادشاه هفت اقلیم بوده و بر انسان‌ها و دیوان حکومت می‌کرده است، بر فراز البرز هفت خانه می‌سازد تا از آنجا بر قلمرو خویش حکومت کند (ن. ک: اوستا، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۴۶، ۳۰۱، ۳۴۵، ۴۴۸، ۴۷۳؛ بندهش هندی، ۱۳۶۸: ۲۲۶؛ فردوسی، ۱۳۸۵: ۱/ ۴۴، ۵۶، ۱۰۰؛ هینلز، ۱۳۸۵: ۳۲۶).

ماجرای خضر و رفتن او در پی آب حیات نیز تا حدودی با کوه اسطوره‌ای قاف پیوسته‌است. همچنین می‌دانیم که اسکندر برای دست‌یافتن به آب حیات و زندگی جاویدان به سوی قاف رفته است (ن. ک: موسوعه اساطیر العرب... ← "جبل قاف الكونی"؛ هینلز، ۱۳۸۵: ۴۲۸).

«رفت ذوالقرنین سوی کوه قاف دید آن را کز زمرد بود صاف»

(مولوی، ۱۳۸۰: ۴/ ۳۷۱۱)

۴.۵ کوه مینوی / مقدس و باورهای دینی

کوه‌ها در باور جمعی اقوام گذشته جایگاه ممتازی داشتند؛ به ویژه به خاطر ارتفاع و قرابتی که از این طریق با آسمان به عنوان منبع الهامات غیبی و امور غیردنیوی داشتند (۳). همانطور که پیش از این نیز گفته شد، بر اساس برخی روایات اسطوره‌ای در آن سوی البرز/ قاف «عالمهاست و خلقها که جز خدای هیچکس نداند و بعضی از ایشان بر آنند که آنچه در آن سوی قاف است از مرزهای آخرت است و در حکم آن» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۳۰۳). بر این اساس، ایزدان مینوی/ فرشتگان، روان آدمی را از پل چینود/ صراط که در کوه مقدس قرار دارد، عبور می‌دهند؛ اگر بدکار باشد به دوزخ، که در زیر آن پل است، می‌افتد و اگر نیکوکار باشد به بهشت، که در بالاترین قسمت این کوه قرار دارد و جایگاه ایزدان مینوی است، برده می‌شود.

آنگونه که از متن *اوستا* و متون پهلوی پیداست، بهشتی که زردشت به آن وعده داده‌است، بر فراز این کوه مینوی قرار دارد. مطابق کتاب مقدس زردشتیان، فراز کوه البرز، جایگاهی است که «نه شب هست، نه تاریکی، نه باد سرد، نه باد گرم، نه بیماری کشنده و نه آرایش دیوآفریده». پس از مرگ «بر سر چینود پل - پل اهورایی مزدآفریده - آنان [=انسان‌ها] پاداش کردارهای نیک جهانی را که پیش از آن برای جان و روان خویش بجای آورده‌اند می‌جویند... پس آنگاه دوشیزه‌ای خوش‌اندام... روان نیکوکار را از فراز البرزکوه و از چینود پل می‌گذراند و در برابر ایزدان مینوی جای می‌دهد» (اوستا، ۱۳۷۱: ۱/ ۳۶۵، ۲/ ۸۷۰) (۴).

آنچه از مجموع این روایات حاصل می‌شود، این است که بهشت و دوزخ بر فراز یا در ورای کوه اسطوره‌ای البرز/ قاف قرار دارد. پل چینود/ صراط نیز در آنجاست، همچنین جایگاه ایزدان مینوی/ فرشتگان نیز هست و روان آدمی هم پس از مرگ به آنجا برده می‌شود تا به بهشت یا دوزخ منتقل گردد. مکان فرشتگان و جنیان می‌باشد. در پشت قاف، سرزمین‌های پوشیده از برف و کوه‌های یخ و جود دارد که از زمین و موجودات آن در برابر حرارت جهنم محافظت می‌کنند. چهار فرشته نگهبان به فرمان خداوند بر قاف موکل هستند تا شیاطین از آن عبور نکنند (نک. مقدسی، ۱۳۷۴: ۳۰۳ و ۳۰۵؛ یاقوت بن عبدالله حموی، ج ۴/ ۱۹۷۷: ۲۹۸؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۹۸؛ عجینه: "جبل قاف الکونی"؛ عبودی: "قاف"). چنانکه می‌دانیم برخی از این مضامین به حوزه متون عرفانی نیز راه یافته‌اند؛ به عنوان مثال در مثنوی آمده‌است:

«اهل نار و اهل نور آمیخته در میانشان کوه قاف انگیخته»

(مولوی، ۱۳۸۰: ۱ / ۲۵۷۱)

نکته قابل ذکر دیگری که در این زمینه وجود دارد، رابطه بین کوه مقدس و زمین‌لرزه‌هاست. به این صورت که هرگاه قومی از فرمان حق و راه راست سرپیچی کنند و خداوند بخواهد آن‌ها را عذاب دهد «بدیشان زلزله فرستد و فرشته را که بر کوه قاف موکل است امر آید که تارک و بیخ آن کوه مطلوب را [که از ریشه های کوه مقدس برآمده است] بچیناند و در آن زمین زلزله افکند» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۹۸). در اوستا، ستیغ کوه البرز ستایش شده است. همچنین گفته شده است که جایگاه برآمدن و آرامگاه ایزد مهر است. آوردن پیشکش و قربانی برای ایزد مهر در پای این کوه، نشانه‌ای دیگر از مینوی بودن و تقدس آن می‌باشد. پایه‌های "پل آزماینده" چینود، بر کوه البرز واقع است؛ «در سر این پل است که ایزدان رشن و آشتاد و زامیاد، کردار مردمان را می‌سنجند اگر نیکوکارند به بهشت، و اگر بدکارند سرازیر دوزخ می‌شوند» (عفیسی، ۴۹۵: ۱۳۷۱: ۱ / ۲۱۱، ۳۰۱، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۷۴، ۴۰۱، ۴۰۲؛ یشت‌ها، ۱۳۴۷: ۲ / ۳۲۴).

۵.۵ دگردیسی اسطوره البرز ایرانی در قاف عربی - اسلامی و ادامه حیات اساطیری

با پذیرش دین اسلام توسط ایرانیان، بعضی جنبه‌های فرهنگی ایران پیشااسلامی، مانند موسیقی، پیکرتراشی، رقص و آواز یکباره از بدنه سنت فرهنگی ایرانیان حذف نشدند، بلکه به لایه‌های ژرف‌تر فرهنگی منتقل گردیدند و یا در دیگر هنرها مانند شعر و نقاشی، استحاله شدند. این فرایند، همچنین برای بعضی اسطوره‌های ایران باستان نیز اتفاق افتاد. در واقع

اسطوره هرگز کاملاً نابود نمی‌شود. تغییر شکل می‌دهد، ادغام می‌شود و با انطباق خود با مسائل و مضامین تازه، حیاتی تازه از سر می‌گیرد و به دوام و پایایی می‌رسد و همین ظرفیت انطباق و تغییرپذیری است که عامل اصلی دوام اسطوره به شمار می‌آید (رستگارفسایی، ۱۳۸۳: ۲۵).

اگر در دوره اسلامی، به‌ویژه در حوزه متون عرفانی، اسطوره البرز کم‌رنگ‌تر شده و قاف جای آن را گرفته است؛ حتی آشیانه سیمرخ اساطیری از کوه البرز به قلّه قاف منتقل شده است، به این خاطر می‌باشد که اسطوره قاف بر ساخته دوره اسلامی است و طبیعتاً عارفان مسلمان به اساطیر دوره اسلامی تمایل بیشتری داشته‌اند تا آنچه مربوط به ایران

باستان و باورهای مزدیسنی است. هر کجا هم که اساطیر ایرانی به حوزه عرفان اسلامی راه یافته‌اند، به گونه‌ای استحاله شده که هیأتی عرفانی-اسلامی پیدا کرده‌اند. به عنوان مثال، تفاوت نقش سیمرغ در شاهنامه و منطق الطیر، همچنین اختلاف روایت فردوسی و سهروردی از ماجرای سیمرغ و زال از نمونه‌های تغییر در کارکرد اساطیر است. اسطوره البرز نیز در دوره اسلامی از حافظه جمعی ایرانیان کنار نرفت؛ بلکه پس از عبور از میان دگردیسی‌ها با حفظ ساختار و شاکله اساطیری و اندک تغییراتی در نام‌گذاری‌ها و دگرگونی پاره‌ای از ویژگی‌ها در هیأتی نوین به حیات اسطوره‌ای خویش ادامه داد. شماری از این دگرگونی‌ها عبارتند از:

- جایگزینی عنوان قاف به جای البرز
- تغییر نام پرندۀ اسطوره‌ای سیمرغ به عنقا
- جایگزینی پل صراط به جای پل چینود
- قرارگرفتن فرشتگان موکل بر کوه قاف به جای ایزدان اوستایی

با وجود تغییرات مذکور، قاف اساطیری در دوره اسلامی، همان جایگاه و کارکردهایی را دارد که البرز ایرانی داشت. این کوه در سلسله مراتب آفرینش، پس از پیدایش زمین به وجود آمده‌است. هدف از آفریدن آن، سکون زمین در برابر زمین‌لرزه‌ها و نیز بیم و عذاب مردم با تکانه‌های ناشی از زلزله بیان شده‌است. مرز میان این دنیا و جهان دیگر است و به عبارتی حکم بخشی از آخرت را دارد. پلی که محک و میزان کردار درگذشتگان را دارد، بر آن واقع است. برخی ایزدان/فرشتگان موکل بر آن، حامل ارواح مردگان به جهان دیگر هستند. جایگاه پرندۀ اسطوره‌ای است که نسبت به سایر پرندگان، ویژگی‌های نامتعارفی دارد و ... با توجه به این وجوه تشابه، می‌توان گفت که «اندیشه اساطیری ممکن است در کسوت بعضی تجلیات قبلی که به مرور زمان، کهنه و مندرس شده و دیگر باب روز نیست، ظاهر نشود، و خود را با مقتضیات جدید اجتماعی و رغبت‌ها و اعتبارهای نوین فرهنگی وفق دهد؛ اما هرگز ریشه‌کن نخواهد شد» (الیاده، ۱۳۹۲: ۱۷۹). البرز ایرانی هم برای ادامه حیات اسطوره‌ای خود در دوره اسلامی، نیازمند جامعه‌ای جدید بود تا بتواند در ساختار فرهنگی-دینی نوخاسته، حضور فعال و مستمر داشته باشد و این مهم به مدد استحاله البرز به قاف، محقق شد.

۶. نتیجه‌گیری

سه دیدگاه متفاوت نیز در رابطه با این رشته‌کوه‌های اسطوره‌ای وجود دارد: برخی البرز و قاف را دو کوه مستقل از یکدیگر ولی با ویژگی‌های مشابه در باور اسطوره‌ای اقوام ایرانی و عرب می‌پندارند. عده‌ای دیگر قاف را از جمله کوه‌هایی می‌دانند که از ریشه‌های البرز برآمده است و بعضی هم البرز را از شمار کوه‌هایی می‌دانند که از قاف منشعب شده است. از آنجا که البرز اسطوره‌ای بسیار پیشتر از قاف، در باور ایرانیان و داستان‌هایشان وجود داشته است، عرب‌ها در نتیجه برخوردهای فرهنگی - زبانی که با ایرانیان داشته‌اند، از ویژگی‌های البرز الگوبرداری کرده و نام قاف را بر آن نهاده‌اند تا بر غنای باورهای اساطیری خود بیفزایند و گویا دلیل اینکه برخی از ایشان البرز را از کوه‌های مشتق شده از قاف می‌دانند نیز همین باشد. اگر فقط پیشینه کاربرد واژه البرز و قاف را در منابع ایرانی مثل *اوستا* و *مینوی خرد* با منابع عربی موجود بررسی کنیم، صحت این مدعا مشخص خواهد شد.

بر پایه مستندات و منابع مکتوب موجود، پیشینه و قدمت طولانی‌تر کوه اساطیری البرز نسبت به قاف، مسلّم است. بنابراین در باب پیدایش اسطوره قاف در دوره اسلامی، دو دیدگاه را می‌توان بیان کرد: نخست اینکه برای قاف، قائل به هویت و شاکله‌ای جدای از البرز باشیم. در این صورت، با توجه به شباهت‌های موجود بین البرز و قاف و با در نظر گرفتن پیشینه البرز، طرح اسطوره قاف در دوره اسلامی از مقوله الگوبرداری از اسطوره ایرانی البرز می‌باشد که به حوزه فرهنگی - اساطیری قوم عربی راه یافته‌است. دیگر اینکه بر اساس نظریه بازتولید اسطوره‌ها / "پیکر گردانی در اساطیر" اسطوره ایرانی و پیشاسلامی البرز که ذکر آن در کتاب مقدس زرتشتیان (*اوستا*) نیز آمده‌است، به شرطی در دوره اسلامی اجازه ورود می‌یابد که صبغه عربی - اسلامی داشته باشد؛ به همین منظور با تغییر نام و برخی ویژگی‌های ساختاری و ایجاد پیوند با بعضی از آیه‌های تأویل‌پذیر قرآن مجید از جانب مفسران (به عنوان نمونه، ن. ک: تفسیر آیه ۳۱ سوره انبیا در النوبه الثانیه، کشف الأسرار، میدی، ۱۳۷۱: ۳۲۴) و انتساب احادیثی به پیامبران (ع) و عده‌ای از امامان (ع) توسط راویان حدیث در دین جدید بازتولید می‌شود و اینگونه حیات اساطیری آن ادامه می‌یابد. مثلاً در *بحار الأنوار* از امام باقر (ع) روایتی نقل شده‌است که فرموده‌اند کوه قاف جهان را در خود فراگرفته‌است (حسینی دشتی: "قاف"). وجوه مشترک دو دیدگاه مذکور را می‌توان به صورت زیر بیان کرد:

از البرز تا قاف: بررسی تطبیقی دو رشته‌کوه اسطوره‌ای ۷۷

- پیشینه وجود اسطوره البرز در منابع مکتوب ایران پیش از اسلام مانند *اوستا* و *مینوی خرد*.
- ویژگی‌های بسیار مشابه البرز و قاف که آن‌ها را به مرز یکسان‌پنداری و این‌همانی نزدیک می‌کند.
- وجه تسمیه قاف (Qâf) و شباهتی که به تلفظ کئوف/ کوف (Kaofa/ Kōf) به معنای کوه در فارسی باستان و میانه دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. نکته جالب توجهی که در رابطه با کوه اسطوره‌ای البرز وجود دارد و به اعتقادات دینی زردشتی و باورهای عامیانه راه‌یافته است، پختن نوعی نان به نام درون (Dron) بوده است: «این نان که به صورت کوچک یا بزرگ از آرد گندم تهیه می‌شود، نماد این جهان است. برجستگی دایره دور نان نماد کوه البرز است که زمین را چون حلقه‌ای فراگرفته است» (بهار، ۱۳۸۵: ۱۶۲).
 ۲. برای تفصیل مطلب، ن. ک: (ابن منظور: "عمد"؛ زبیدی: "عمد"؛ طبری، ۱۳۸۳: ۱/۱۳، ۲۰، ۲۷، ۲۸؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ۳۰۳، ۳۰۵؛ نسفی، ۱۳۵۹: ۴۵، ۲۱۵؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۹۸؛ ابن‌الوردی، ۲۰۰۸ م. / ۱۴۲۸ ق. : ۲۵، ۲۶، ۴۶؛ حموی، ۱۳۸۹: ۴۶؛ عجینه، ۲۰۰۵: ۱۲۴).
 ۳. به عنوان مثال، کوهی که ریشه در باورها و آیین‌های دین مسیحی و یهودی دارد، کوهی به نام زیتا/ زیتون است.
- طور زیتا یا کوه زیتون کوهی است نزدیک رأس‌العین در کنار بیت‌المقدس که از قدیم محل رویش درختان زیتون بود... [و] مشرف بر مسجداً اقصی نیز بوده و هست. گویند که عیسی از آن کوه به آسمان رفت و پایه پل صراط بر آن کوه است... قبور بسیاری از انبیای بنی‌اسرائیل بر این کوه قرار دارد (قرشی، ۱۳۸۹: ۵۶).

- در *اوستا* نیز مذکور است که پایه پل چینود بر تیرک البرز قرار دارد.
۴. (همچنین برای تفصیل مطلب، ن. ک: (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۹۸؛ فرنیغ دادگی، ۱۳۸۵: ۱۲۹؛ گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۵۳؛ بندهش هندی، ۱۳۶۸: ۲۲۶، ۲۳۳).

کتاب‌نامه

- اوستا* (۱۳۷۱). گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، جلد اول و دوم، ویرایش دوم، تهران: مروارید.
- بندهش هندی (۱۳۶۸). تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۹). «سیمرغ و جبرئیل»، جستارهای ادبی، شماره ۹۰ و ۹۱، پاییز و زمستان، ص ۴۶۳-۴۷۸.
- جلالی، مهدی؛ رضاداد، فاطمه (بی تا). «کوه قاف، اسطوره یا واقعیت؟»، علوم حدیث، سال دوازدهم، شماره سوم و چهارم، ص ۵۱-۷۴.
- دینکرد: کتاب سوم (درسنامه دین مزدایی) (۱۳۸۱). ترجمه فریدون فضیلت، تهران: فرهنگ دهخدا.
- گزیده‌های زادسپرم (۱۳۶۶). ترجمه محمدتقی راشد محصل، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مینوی خرد (۱۳۵۴). ترجمه احمد تفضلی، بی جا: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- یشت‌ها (۱۳۴۷). گزارش ابراهیم پورداود، جلد اول و دوم، تهران: طهوری.
- ابن منظور (بی تا). *لسان‌العرب*، تحقیق عبدالله علی‌الکبیر؛ محمد احمد حسب‌الله؛ هاشم محمد الشاذلی، قاهره: دار النشر و دار المعارف.
- ابن الوردی، ابوحفص عمر بن المظفر (۲۰۰۸ م. / ۱۴۲۸ ق.). *خریده العجایب و فریده الغرایب*، تحقیق أنور محمود زناتی، القاهرة: مکتبه الثقافه الاسلامیه.
- الیاده، میرچا (۱۳۹۲). *چشم‌اندازهای اسطوره*، ترجمه جلال ستاری، چاپ سوم، تهران: توس.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۵). *پژوهشی در اساطیر ایران*، ویراستار کنایون مزدپور، تهران: آگه.
- حسینی دشتی، سید مصطفی (۱۳۷۹). *معارف و معاریف (دائرةالمعارف جامع اسلامی)*، جلد هشتم، تهران: مؤسسه فرهنگی آرایه، چاپ سوم.
- حمیدالدین بلخی، عمر بن محمود (۱۳۸۹). *مقامات حمیدی*، تصحیح رضا انزلی‌نژاد، چاپ سوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- الدمیری، کمال الدین (۲۰۰۶ م. / ۱۴۲۷ ق.). *حیاه الحیوان الکبری*، الجزء الثالث و الرابع، بیروت: دار المعرفه.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۲). *بیکرگردانی در اساطیر*، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعد (۱۳۷۱). *کشف الاسرار و عاءه الابرار*، تحقیق علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم.
- الزبیدی، محمد بن محمد بن عبدالرزاق الحسینی (بی تا). *تاج العروس من جواهر القاموس*، تحقیق مجموعه من المحققین، بی جا: دار الهدایه.
- شعبانی، رضا؛ رومی، فریبا (بی تا). «تحلیل نماد و اسطوره در تاریخ»، مسکویه، سال چهارم، شماره ۱۱، ص ۱۶۱-۱۶۰.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۵). *صور خیال در شعر فارسی: تحقیق انتقادی در تطور ایمازهای شعر پارسی و سیر نظریه بلاغت در اسلام و ایران*، چاپ ششم، بی جا: آگه.

از البرز تا قاف: بررسی تطبیقی دو رشته کوه اسطوره‌ای ۷۹

طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۳). تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، چاپ ششم، تهران: اساطیر.

عبودی، هنری. س (۱۹۹۱ م. / ۱۴۱۱ ق.). معجم الحضارات السامیه، الطبعة الثانية، طرابلس: جروس برس.

عجینه، د. محمد (۲۰۰۵). موسوعه اساطیر العرب عن الجاهلیه و دلالاتها، بیروت: دارالفارابی؛ دار محمد علی للنشر.

عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۴). منطق الطیر، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.

عقیقی، رحیم (۱۳۷۴). اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی، تهران: توس.

الفراهیدی، ابی عبدالرحمن الخلیل بن أحمد (بی تا). کتاب العین، تحقیق د. مهدی المخزومی؛ د. ابراهیم السامرائی، بی جا: دار و مکتبه الهلال.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶). شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق، به کوشش احسان یارشاطر، دفتر یکم، نیویورک: Bibliotheca Persica.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). شاهنامه، بر اساس شاهنامه چاپ مسکو، تهران: نشر پیمان.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۵). نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، میرجلال‌الدین کزازی، جلد اول، چاپ چهارم، تهران: سمت.

فرنبرگ دادگی (۱۳۸۵). بندهش، گزارنده: مهرداد بهار، تهران: توس.

قرشی، امان‌الله (۱۳۸۹). آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی، چاپ دوم، تهران: هرمس.

قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۹۰). عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، مترجم ناشناخته، به کوشش مسعود غلامی و یوسف بیگ‌باباپور، قم: مجمع ذخایر اسلامی کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

کریمیان، حسین (۱۳۷۵). پژوهشی در شاهنامه: در باب ری، پهنه تهران، البرز، مازندران طبرستان، مازندران مغرب و مازندران مشرق در شاهنامه، به کوشش علی میرانصاری، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

کفافی، محمد عبدالسلام (۱۳۸۲). ادبیات تطبیقی (پژوهشی در باب نظریه ادبیات و شعر روایی)، ترجمه سید حسین سیدی، مشهد: به نشر.

گویارد، ام. اف (۱۳۷۴). ادبیات تطبیقی، ترجمه علی‌اکبر خان‌محمدی، تهران: پازنگ.

مدبری، محمود (۱۳۶۹). «البرز، دریا، زال»، چیستا، شماره ۷۴ و ۷۵، دی و بهمن، ص ۵۴۷-۵۵۰.

مستوفی، حمداله (۱۳۶۲). نزهه القلوب، تهران: دنیای کتاب.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (بی تا). مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴). آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.

- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۸۰). *مثنوی معنوی*، مطابق تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: مهتاب. ندا، طه (۱۳۸۰). *ادبیات تطبیقی*، ترجمه زهرا خسروی، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- نسفی، عبدالعزیز بن محمد (۱۳۵۹). *کشف الحقایق*، به اهتمام احمد مهدوی دامغانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نسوی، محمد بن احمد (۱۳۸۵). *نقته المصدور*، تصحیح و توضیح امیرحسن یزدگردی، تهران: توس.
- نصرتی، مسعود (۱۳۷۷). «دماوند، کوه مینوی و اساطیری»، *کیهان فرهنگی*، شماره ۱۴۶، مهر، ص ۱۶-۱۹.
- نوروز، مهدی (بی تا). «تجلی "قاف" در شعر فارسی»، *فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد*، ص ۱۱۵-۱۳۰.
- هاشمی، منیرالسادات (بی تا). «ارزش‌های رمزی و نمادین البرزکوه در جغرافیای اساطیری شاهنامه»، *فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد*، ص ۱۹۳-۲۰۲.
- هینلز، جان راسل (۱۳۸۵). *اساطیر ایران*، ترجمه و تألیف باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- یاقوت بن عبدالله حموی، ابو عبدالله (۱۹۷۷). *معجم البلدان*، المجلد الرابع و السابع، بیروت: دار صادر.